

نجات از سندرم سفارتخانه‌های روس و انگلیس

بررسی عمده‌ترین دستاوردهای پیروزی انقلاب اسلامی در ایران

دکتر زکریا بهار نژاد

در زمینه برآورد و برآیند دستاوردهای انقلاب اسلامی، عموماً به عناصر ملموس چندین ساله تشکیل جمهوری اسلامی پرداخته می‌شود و حقیقت آنست که برای بسیاری از مردم نیز همین وجوه ملموس اجتماعی مورد توجه و تأکید است. اما دستاوردهای سیاسی و فرهنگی انقلاب که در کالبد جامعه بماند روح جریان دارد، در عین اهمیت و محوریت، ناپیداست و تنها برخی از وجوه و آثار آن برای عموم اقشار جامعه نمود پیدا می‌کند.

اما برآستی اگر انقلاب ما در بسیاری از امور سیاسی و اقتصادی شکست می‌خورد و به نتیجه‌ای قابل قبول نمی‌رسید؛ باز گشت به هویت ملی، استقلال سیاسی واقعی، برپایی نظام دمکراتیک، ایجاد روحیه اعتماد به نفس و خودباوری در میان مسلمان و افزایش تدین و گرایشات مثبت معنوی را می‌توان نادیده یا کم ارج تلقی کرد؟ بی اغراق می‌توان گفت که تنها همین تحولات فرهنگی و معنوی برای ارزشمند دانستن انقلاب شکوهمند اسلامی کافیت و دستاوردهای مادی و اقتصادی را می‌توان از پس انوار آن نگریست. این مقاله به پژوهش در اینگونه دستاوردهای انقلاب اسلامی پرداخته که تقدیم شما علاقمندان عزیز می‌گردد.

مقدمه

حمایت و پشتیبانی توده‌های مردم از یک حرکت سیاسی و اجتماعی بستگی زیادی به عملکرد و نتایج حاصل از آن دارد. بر همین اساس است که دستاوردهای یک انقلاب نقش تعیین کننده‌ای در استمرار حمایت توده‌های مردمی از آن خواهد داشت. در مورد انقلاب اسلامی نیز می‌توان ثمرات و نتایج فراوان و متعددی برشمرد. انقلاب اسلامی در زمینه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و دستاوردهای ارزشمندی دارد که بیان همه آنها در این مقاله امکان پذیر نیست. لذا در این گفتار تنها دستاوردهایی را که به نظر می‌رسد از اهمیت بیشتری برخوردارند مورد بررسی قرار می‌دهیم. در آغاز، فهرست دستاوردها را نام برده و سپس به شرح و تفسیر آنها می‌پردازیم. بنابر نظر بسیاری از پژوهشگران دستاوردهای اصلی و اساسی انقلاب اسلامی عبارتند از: ۱- اعطای استقلال کامل سیاسی به مردم ایران ۲- تأسیس و برقراری نظام جمهوری اسلامی ۳- پایان دادن به دوران غریب‌دگی در کشور ۴- احیای هویت ملی و ارزشهای اسلامی ۵- اعطای خود آگاهی و بیناری به مردم ایران و مسلمانان جهان.

۱- اعطای استقلال کامل سیاسی به مردم ایران
شاید در آغاز، طرح این سخن و مدعا اندکی شگفت آور به نظر آید. به ویژه با توجه به این نکته که کشور ما جزو معدود کشورهایی است که در آن روزی بنام «استقلال» وجود ندارد و هیچ‌گاه در تاریخ خود مستعمره رسمی نبوده است. اما واقعیت تلخ آن است که در تاریخ سیصد ساله استعمار غربی، ما نیز سرنوشتی بهتر از مردم شبه جزیره هند، آفریقا، آمریکای لاتین و دیگر مناطق استعمار شده نداشتیم. برای اثبات ادعای فوق کافی است نگاهی به تاریخ چند قرن اخیر ایران بیندازیم. پس از قتل آقا محمدخان قاجار و تحمیل قراردادهای ننگین

«ترکمانچای»، «گلستان» و «آخال» روسیه تزاری سرنوشت کشور عزیزمان ایران را به دست گرفت. قراردادهای یاد شده سند بردگی ایران و ایرانیان بود زیرا براساس آنها روس‌ها هرآنچه می‌خواستند به دست آوردند. روسیه علاوه بر جنا ساختن بخش عظیمی از سرزمین ملاری ایران در قفقاز و آسیای میانه و تحمیل غرامت بسیار سنگین بر ایران به تحقیر مردم ایران پرداخت. این دولت به طور علنی و آشکار با الحاق مادمای به قرارداد «ترکمانچای» در سرنوشت سلطنت ایران نیز دخالت نمود.^۱ انگلیسی‌ها که رقیب روس خود را در صحنه سیاسی ایران موفق تراز خود می‌دیدند جهت برقراری توازن در ایران و یا برای برتری موقعیت خود نسبت به روس‌ها در جریان «نهضت مردمی مشروطه» از آزادی خواهان ایرانی در مقابل نظام مستبد و فاسد قاجار حمایت کردند در حالی که روس‌ها به طور کلی با مشروطه مخالف بودند.

برای اثبات وابستگی دولتهای قبل از انقلاب اسلامی به استعمارگران شواهد و دلایل فراوانی وجود دارد. وابستگی و عدم استقلال از شاخص‌ها و علایم بارز و روشن سلسله‌های قاجار و پهلوی است. از لحاظ تاریخی شواهد و دلایل فراوان و متعددی وجود دارد که هر کس از تاریخ سیاسی ایران کمترین اطلاع و آگاهی داشته باشد آنها را تصدیق و تأیید خواهد کرد. نمونه‌هایی از این وابستگی به قرار ذیل می‌باشند.

الف- تعیین و انتصاب صدر اعظم

و نخست وزیران ایران توسط استعمارگران

بنون استثناء در دوران حکومت‌های قاجار و پهلوی صدر اعظم و نخست وزیران کشور با اعمال نظر سفارتخانه‌های روس و انگلیس و در سالهای بعد آمریکا تعیین می‌گردیدند. در مواردی نیز که برخی افراد و شخصیت‌های مخالف تسلط بیگانه نظیر قائم مقام فرانه‌نی و میرزا تقی خان امیر نظام (امیر کبیر) بر سر کار آمدند با کار شکنی و دخالت علنی استعمارگران از کار برکنار شده و به جای آنان مزدوران و جیره خوران اجانب بر مسند قدرت نشسته‌اند.

دخالت بیگانگان در صحنه سیاسی ایران به حدی بود که حتی مورد اعتراض همین خائنان به وطن نیز واقع می‌شد. میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه قاجار که خود عامل و سر سپرده بیگانگان بود از مداخلات دولتهای روسیه و انگلیس در امور داخلی ایران به ستوه آمده و در یکی از نامه‌های خود خطاب به شاه ضمن آرزوی مرگ می‌نویسد: «کمترین بنده می‌خواستم تا عباس آباد بروم، اما به واسطه این که جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد، نتوانستم. نه بنده می‌میرم، نه آنها دست می‌کشند، نه وجود مبارک صحت کامل می‌یابند که پدر آنها را از گور درآوردند! حالا جناب وزیر مختار دولت منتظر این است که یکی از نوکرهای متشخص در خانه شال و کلاه کرده برود عنبر بخواند که چرا دیر ملک ایران را تصرف کردند. نمی‌دانم مقرر چیست؟ برای چه این دلت را بکشیم؟ به سر مبارک اعلی حضرت شاهنشاهی قسم نزدیک است با مرگ مناجات بپذیرم. نه دنیا دارم، نه آخرت و نه آبرو. نوکر دولت روسیه مرا به فراول بیندازد! دیگر چیزی باقی نمانده که بر سر من بیاید.»^۲

پس از عزل امیر کبیر، عمال استعمار میرزا آقاخان نوری را برای تصدی مقام صدرات عظمی به شاه معرفی نمودند اما شاه به دلیل اینکه آقاخان تبعه دولت انگلیس بود، به مدت سه



سفارت انگلستان در تهران در دوره قاجار

روز برای ظاهر سازی حکم او را صادر نکرد. سرانجام این معضل بدین منوال حل شد که میرزا آقاخان در ظاهر انصراف خود را از تحت الحمایگی انگلیس ضمن نامه ای تصدیق کرد.^۴

ب- قرارداد روسیه و انگلیس برای تقسیم ایران
 دولتهای روسیه و انگلیس در سال ۱۹۰۷ قراردادی منعقد ساختند که به موجب آن ایران به سه قسمت تقسیم شد. به این ترتیب که قسمت شمال از خط فرضی بین قصر شیرین، اصفهان، خواف یزد و مرز افغانستان منطقه نفوذ روسیه و قسمت جنوبی از خط فرضی بندرعباس، کرمان، بیرجند زابل و سرحد افغانستان که دارای سرحد استراتژیکی برای دفاع از هند بود منطقه نفوذ انگلستان و قسمت سوم که شامل کویر و بیابان های بی آب و علف و فاقد اهمیت بود (منطقه بی طرف مرکزی) متعلق به ایران شناخته شد.

ج- ولتیماتوم روسیه به دولت مشروطه
 دولت مشروطه که وارث اوضاع اسفناک اقتصادی و سیاسی بود تصمیم گرفت برای سر و سامان دادن به اوضاع کشور در سال ۱۹۱۰ م چند کارشناس خارجی غیر روس و انگلیسی را به استخدام درآورد. این افراد عبارت بودند از یک نفر آمریکایی بنام مورگان شوستر برای اداره خزانه داری، آدولف پرتی فرانسوی برای دادگستری و «کلنل یارلمارسون» و تعدادی افسر سوئدی جهت اصلاح امور ژاندارمری. مهم ترین مستشار که مورگان شوستر بود با اختیارات وسیعی که مجلس مشروطه به او داد اصلاحات اساسی را آغاز کرد. نخستین اقدام

او تصویب قانونی برای تمرکز عواید گمرکات بود. قبل از آن عواید گمرکات در شمال به روس ها و در جنوب به انگلیسی ها می رسید که در نتیجه چیزی به خزانه دولت واریز نمی شد. به موجب قانون جدید مقرر شد تمام عواید گمرکات ابتدا به خزانه دولت رفته و سپس حق السهم دول خارجی پرداخت گردد. روس ها از این موضوع ناراحت شدند و ضمن ولتیماتومی به دولت ایران درخواست کردند که ظرف ۴۸ ساعت کلیه اقدامات «شوستر» متوقف و از دولت روسیه رسماً معذرت خواهی شود. آنها همچنین اعلام کردند در غیر این صورت روابط سیاسی دو کشور قطع خواهد شد و ضمناً هزار سرباز روسی از مرز جلفا وارد آذربایجان و به طرف قزوین در حال حرکت هستند.^۵ در نهایت این جریان با تسلیم مجلس مشروطه در برابر ولتیماتوم و اخراج شوستر از ایران به پایان رسید.

د - قرارداد ۱۹۱۹

در نهم اوت ۱۹۱۹ بین «وئوتوق الدوله» و «سرپرستی کاکس» وزیر مختار انگلیس مخفیانه قراردادی به امضاء رسید که به موجب آن نظارت بر امور مالی و تشکیلات نظامی ایران منحصر در دست مستشاران انگلیسی قرار می گرفت. کنگره صلح پاریس که پس از پایان جنگ جهانی اول تشکیل شده بود به محض این که از انعقاد قرارداد ایران و انگلیس با خبر گردید نمایندگان ایران را به کنگره صلح نپذیرفت. این امر به این معنا بود که کنگره مذکور ایران را به عنوان کشور مستقلی نمی شناخت.^۶ بعد از امضای قرارداد ۱۹۱۹ کمیسیونی مرکب از افسران ایرانی و انگلیسی تشکیل شد. یکی از

تصمیمات کمیسیون این بود که افسران ایرانی حق ترفیع از درجه سروانی به بالا تر را ندارند «کلنل فضل الله خان آق اولی» از افسران عالی رتبه ایرانی بود که با این تصمیم مخالفت کرد و چون نتوانست عمل تحقیر آمیز انگلیسیها را تحمل کند با نوشتن یادداشتی در سال ۱۲۹۹ ش خودکشی کرد.^۷ صاحب نظران سیاسی از قرارداد ۱۹۱۹ به عنوان سند فروش ایران نام برده اند زیرا با نظارت بر امور مالی و نظامی، کشور عملاً تحت قیمومیت انگلستان در می آمد.

ه- کودتای سپاه سال ۱۲۹۹ ش

از نشانه های عدم استقلال کشور پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، کودتای سپاه به فرماندهی سردار سپه است. تمامی اسناد و مدارک موجود دلالت بر آن دارد که طراحی کودتا را انگلیسیها به عهده داشتند و سیدضیاءالدین طباطبایی و سردار سپه نیز از عوامل وابسته به آنها بودند. انگلیسیها سردار سپه را به سلطنت رساندند و در شهریور ۱۳۲۰ هنگامی که احساس می کردند این نوکر سابق از آنها روی گردانده و متوجه آلمانها شده او را از سلطنت عزل و دست نشاندگی دیگر خود محمدرضا پهلوی را بر سر کار آوردند.

و- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

آخرین نشانه وابستگی کشور در سالهای گذشته که در این مقاله از آن یاد می کنیم کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می باشد. پس از جنگ جهانی دوم استعمارگران قدیم یعنی فرانسه و انگلستان به ناچار قدرت جهانی خود را به آمریکاییها واگذار

کردند. آمریکایی‌ها که از تجربه حضور فیزیکی استعمارگران سابق در مستعمرات و عکس العمل ملت‌ها در برابر آن کاملاً آگاه بودند روش تازه‌ای در تاریخ استعمار پدید آورند که به «استعمار نو» معروف است. آنها به دلایل زیر از حضور فیزیکی و پیاده کردن نیروی نظامی در مستعمرات صرف نظر کرده و در عوض رهبران این کشورها را به انجام اصلاحات مورد نظر خود ترغیب می‌نمودند. این حرکت سه هدف عمده ذیل را در نظر داشت.

۱- اعتبار بخشیدن به مهره‌های دست نشانده خود در این کشورها ۲- جلوگیری از افزایش فشار شدید بر مردم ۳- فریب مردم و جلوگیری از ایجاد حرکت‌های اصیل مردمی در ایران نیز پس از جنگ جهانی دوم آمریکایی‌ها وارث بلافصل انگلیسی‌ها شدند. این دولت هنگامی که حکومت وابسته به خود را در خطر سقوط کامل دید درصدد اقدام برآمد و با کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت قانونی دکتر مصدق را ساقط و مهره وابسته به خود یعنی پهلوی دوم را دوباره بر سر کار آورد.

از وابستگی تا استقلال

اگر هر فرد منصف و بی غرض تاریخ گذشته ایران را پس از قتل آقا محمدخان قاجار تا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ مورد مطالعه قرار دهد متوجه خواهد شد که در این دوره سرنوشت ایران در دست استعمارگران روسی، انگلیسی و آمریکایی بوده است. عزل و نصب‌ها اعم از سلاطین و وزراء با نظر و منافع دول خارجی انجام می‌پذیرفت و ایران عملاً مستعمره آنها بود. اگر ما سرنوشتی همانند هندی‌ها پیدا نکردیم نه به این دلیل بود که ما قوی‌تر از هندی‌ها و یا دولت مردان ما با کفایت‌تر از دولت مردان آنها بودند بلکه صرفاً مطامع و منافع انگلیسی‌ها ایجاب می‌نمود برای دست نیافتن رقبای روسی و فرانسوی به سرزمین هند کشور ایران به ظاهر مستقل بماند تا حافظ منافع انگلیسی‌ها در مرزهای شرقی باشد.

بنابراین تاریخ پیش از انقلاب اسلامی، تاریخ وابستگی به بیگانگان و استعمارگران است. تاریخی که در آن به هویت ملی، مردمی و مذهبی مردم ایران هرگونه اهانت و تحقیری روا داشته می‌شد. این روند شوم همچنان ادامه داشت تا آنکه امام خمینی (ره) با به عرصه مبارزه نهاد و یا بیدار کردن و خود آگاهی دادن به مردم وحدت و همدلی را در کشور برقرار ساخت. امام خمینی (ره) امید و آرزوی همه کسانی بود که در طول سیصد سال تاریخ استعمار از تحقیر ملت خویش رنج برده بودند امام خمینی با انقلاب اسلامی در کالبد فسرده و مرده ملت ایران روح امید و زندگی و عشق به اسلام و وطن را امید او به مردم ایران عزت، کرامت، استقلال، شرف و خودباوری داد. بر همین اساس امروز در پناه استقلال ایران، سرنوشت و مقدرات کشور اعم از انتخاب و گزینش رهبر، رئیس جمهور، نمایندگان مجلس و بقیه ارکان کشوری و لشگری در دست قهرتمند ملت ایران است. به راستی دولت و نظام جمهوری اسلامی مصداق دولت کریم‌ملی است که در زبان دین از آن یاد و توصیف گردیده است.^۸

حاکمیت و رابطه آن با استقلال ملی

صاحب نظران روابط بین الملل و حقوق اساسی حاکمیت را چنین تعریف نموده‌اند: «اقتدار نهایی و عالی یک کشور که دارای دو جنبه تفوق داخلی و استقلال خارجی است. از نظر داخلی چنانچه حکومت یک کشور نتواند کنترل و اقتدار کافی

بر روی اتباع و امور داخلی اعمال کند و یا آنکه شورشیان مانع اعمال قدرت موثر حکومت شوند در این صورت نمی‌توان صحبت از وجود دولت کرد. در حقوق بین الملل نیز کلمه «دولت» مخصوص ساختاری است که کاملاً مستقل و حاکم باشد و واژه دولت در مورد سرزمین‌های وابسته و مستعمرات تحت الحمله به کار نمی‌رود.»^۹

با نگاهی اجمالی به تاریخ معاصر ایران و روابط این کشور با بیگانگان این حقیقت واضح و آشکار می‌گردد که همه دولت‌های پیش از انقلاب اسلامی به جز دوران محدود مشروطیت و دولت دکتر مصدق، فاقد حق حاکمیت و در نتیجه فاقد استقلال بوده‌اند. شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد استعمارگران برای مردم و دولت‌های ایران هیچ حقی در نظر نمی‌گرفتند. استعماری هرگاه صلاح می‌دانستند در برابر ایران صلح و سازش و یا راه قهر و خشونت را اتخاذ می‌کردند. چند نمونه از موارد نقض حاکمیت ایران توسط استعمارگران عبارتند از:

۱- تحمیل کاپیتولاسیون (Capitulation):

از موارد نقض آشکار حق حاکمیت دولت‌ها و ملت‌ها توسط استعمارگران، تحمیل کاپیتولاسیون (نظام قضاوت کنسولی و برخی تضمینات و امتیازات و مصونیت‌هایی که به موجب تصمیمات یک جانبه به اتباع دول بیگانه واگذار می‌گردد) است. کاپیتولاسیون در تاریخ معاصر ایران به طور مکرر و متعدد بر دولت‌ها و مردم ایران تحمیل می‌گردید و دولت‌های وابسته همواره در برابر آن تسلیم بودند. تنها در سال ۱۲۹۷ هجری شمسی دولت مشروطه در زمان صدرات صمصام السلطنه آن را اتمام نمود.^{۱۰} دولت‌های استعمارگر انگلیس، روسیه تزاری، فرانسه و در پایان آمریکایی‌ها، جهت حفظ قدرت و برتری خود این پدیده شوم را بر مردم و دولت ایران تحمیل نمودند. آخرین نمونه آن امتیازی بود که آمریکاییها از رژیم وابسته پهلوی گرفتند. این اقدام با اعتراض شدید امام خمینی (ره) در چهارم آبان ۱۳۳۲ روبرو گردید اما رژیم وابسته به جای عبرت آموزی و العالی کاپیتولاسیون امام خمینی را به ترکیه تبعید کرد.

۲- اولتیماتوم (Ultimatum):

دولت روسیه در سال ۱۹۱۱ نسبت به دولت ایران چنین اولتیماتوم داد که چنانچه دولت ایران تسلیم اراده روس‌ها نشده و «مورگان شوستر» آمریکایی را از ایران اخراج نکنند روسیه تهران را اشغال خواهد کرد. اولتیماتوم نیز یکی از موارد نقض آشکار حاکمیت دولت و مردم ایران در گذشته بوده است.

۳- فراماسونری:

نقوذ فراماسونها در ارکان دولت‌های قبل از انقلاب اسلامی از مظاهر و نمادهای وابستگی و فئدان حاکمیت در ایران بود. بیشتر رجال سیاسی و دولتمردان در دو قرن گذشته با این شبکه در ارتباط بوده^{۱۱} و جز برخی از صدر اعظم‌ها و نخست وزیران همگی عضویت شبکه فراماسونری را داشتند. از روزی که عنوان «فراماسون» در این مملکت پیدا شد و محفل «سری» آنها به اشاره لندن تشکیل گردید بدبختی و سیه روزی ملت ایران نیز شروع شد.^{۱۲} یکی از ثمرات و دستاوردهای بسیار مهم انقلاب اسلامی نابود ساختن و متلاشی کردن تمام جریانات «فراماسونری» وابسته به بیگانگان بوده است.

۴- تاسیس و برقرار ساختن

نظام جمهوری در ایران

از دیگر دستاوردهای مهم انقلاب می‌توان تاسیس نظام

در دوران حکومت‌های قاجار و پهلوی، صدر اعظم و نخست وزیران کشور با اعمال نظر سفارتخانه‌های روسیه و انگلستان و در سال‌های بعد آمریکا تعیین می‌گردیدند. در مواردی نیز که برخی شخصیت‌های مخالف تسلط بیگانگان نظیر قائم مقام فراهانی و امیر کبیر بر سر کار آمدند با دخالت علنی استعمارگران از کار برکنار شده و به جای آنان مزدوران و جیره خوران اجانب بر مسند قدرت نشستند.

کنگره صلح پاریس که پس از پایان جنگ جهانی اول تشکیل شده بود به محض آگاهی از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ (وئوتوق الدوله) بین ایران و انگلستان، نمایندگان کشور را به کنگره صلح نپذیرفت. این امر به معنای آن بود که کنگره مذکور ایران را به عنوان کشور مستقلی نمی‌شناخت!



مجله تحقیقات و پژوهش‌های بین‌المللی



گوشه ای از روایت دربار پهلوی و دولت‌های بینگانه

جمهوری اسلامی را نام برد. در این نظام «جمهوریت» بیانگر شکل و قالب حکومت و «اسلامیت» ناظر بر محتوای آن می‌باشد. به طور کلی می‌توان گفت که نفس نظام جمهوری بهتر از نظام سلطنتی است. در حکومت‌های سلطنتی به دلیل موروثی بودن حکومت طبیعت استبدادی و ضد مردمی دوام و بقا می‌یابد. بهترین نمونه در این خصوص تجربه مشروطیت در ایران است. مظفرالدین شاه سالها در برابر خواست مردم مبنی بر «استقرار عدالتخانه» مقاومت نمود اما سرانجام فرمان مشروطیت را صادر کرد. یا صدور فرمان مشروطیت نهادهای مدنی و مردمی مانند مجلس شورای ملی در کشور تاسیس گردید. اما پس از مرگ مظفرالدین شاه و شروع سلطنت محمدعلی شاه بساط مشروطه برچیده شد. مجلس که خانه ملت بود توسط محمدعلی شاه مستبد به توب بسته شد و متعاقب آن استبداد صغیر و کبیر به وجود آمد.

هرچند پس از کوتای سیاه سردار سپه جهت عوام فریبی ادعای تاسیس نظام جمهوری را نمود اما گروهها و اقلات ملت به رهبری شهید مدرس با آن مخالفت کردند. مدرس و همفکرانش به دو دلیل با جمهوری پیشنهادی سردار سپه مخالف بودند: ۱- مدرس و یارانش از ظهور مشروطه تا آن روز تلاش زیادی برای استقرار مشروطه نموده بودند. این عده پس از خلع محمد علی شاه مستبد و شروع سلطنت احمدشاه «حکومت قانون» را با حضور وی قابل اجرا می‌دانستند. این در حالی بود که مدرس به شخص سردار سپه و همفکرانش اعتماد نداشت. مدرس از مقاصد و آرمانهای پشت پرده سردار سپه و همکارانش آگاه بود و می‌دانست آنها تحت لوای شعار جمهوری خواهی می‌خواهند سردار سپه را به سلطنت برسانند. ۲- دلیل دیگر مخالفت مدرس و همفکرانش با نظام جمهوری رضاخان تصوری بود که آنها از نظام جمهوری در ترکیه داشتند. آنها به درستی می‌دانستند هنگامیکه مصطفی کمال (اتاتورک) در کشور مسلمان ترکیه نظام جمهوری برقرار ساخته چگونه همه نهادهای دینی یعنی مساجد و مدارس علمیه را ویران نمود و روحانیون را از سر راه خود برداشت و با دین و مذهب مخالفت کرد. مدرس و همفکرانش یقین داشتند جمهوری رضاخان از نوع جمهوری اتاتورک خواهد بود.

بی تردید اگر در سال ۱۳۵۸ (سال برگزاری referendum جمهوری اسلامی) نیز نظام جمهوری به سبک رضاخانی در ایران پیشنهاد می‌گردید مردم ما با آن مخالفت می‌کردند. امام خمینی (ره) هنگامی که متوجه شد برخی از جریان‌های سیاسی و شخصیتها و رجال سیاسی درباره شکل حکومت آینده پیشنهادهایی از قبیل: «جمهوری دموکراتیک»، «جمهوری»، «جمهوری دموکراتیک اسلامی» ارائه می‌نمایند بنوع محافظه کاری سیاسی و با صراحت تمام فرمود: «مردم به جمهوری اسلامی رای بدهند نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» و مردم ایران نیز با رای بالای خود دعوت امام خویش را پاسخ گفتند.^{۱۳}

اندیشه بلند امام (ره) گویای دور اندیشی، آینده‌نگری، جامعه شناختی و روان شناختی ایشان در این مورد بود. امام (ره) به درستی می‌دانست در آینده گروهی «اسلامیت» نظام را قربانی «جمهوریت» آن گروهی دیگر «جمهوریت» را فدای «اسلامیت» آن خواهند کرد. او معتقد بود اسلامیت و جمهوریت دو رکن جنایی ناپذیر نظام و دو عنصر سازنده آن و

مکمل یکدیگرند. زیرا که «اسلامی بودن» منهای «جمهوریت» کارآمد نیست و «جمهوریت» بدون اسلام فاقد مشروعیت است. به بیان دیگر اراده اکثریت که ناشی از «عقلانیت» است هرگز با احکام و عقاید دینی که از سرچشمه وحی الهی نشأت یافته‌اند در تعارض نخواهد بود. تفکیک میان جمهوریت و اسلامیت نظام به طور قطع و یقین داستان ناکامی مشروطیت و نهضت ملی را تکرار خواهد کرد. نتیجه جنایی از دین در نهضت مشروطه بردار رفتن مرحوم شیخ فضل الله نوری و سلطه و سیطره غریب‌زدگی بر این مرز و بوم بود. مرحوم جلال آل احمد می‌نویسد: «من نقش آن بزرگوار (شیخ فضل الله نوری) را بر سردار همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلا غریب‌زدگی پس از دو بیست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد.»^{۱۴}

در جریان نهضت ملی شدن نفت نیز به علت بروز اختلالات بین دو گروه ملی‌گرا و مذهبی کودتای ننگین ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به وقوع پیوست که متعاقب آن هم آیت الله کاشانی خانه نشین شد و آرزویش بر باد رفت و هم مرحوم نواب صفوی به شهادت رسید. از سوی دیگر دکتر مصدق نیز در دادگاه نظامی محاکمه و در نهایت تبعید شد. تنها پیروز این جریان‌ها رژیم مستبد پهلوی و حامیان داخلی و خارجی آن بودند. گذشته، چراغ راه آینده است و باید از آن درس عبرت گرفته و نقاط قوت و ضعف خود را به خوبی بشناسیم. امروز، روز امتحان و آزمایش بزرگ ملت است و نظام اسلامی است که باید «کارآمدی» خود را به اثبات رساند و توانایی خود را به جهانیان نشان دهد.

۳- پایان دادن به دوران غریب‌زدگی

یکی از پدیده‌های شوم تسلط خارجی، استعمار فرهنگی ملت‌های جهان سوم است. در ایران نیز استعمارگران تلاش زیادی کردند تا فرهنگ آداب، رسوم و ارزشهای خود را بر مردم ایران تحمیل کنند. به بیان دیگر، استعمارگران به جای صدور صنعت و تکنولوژی تنها در صدد صدور تجدد به ایران برآمدند. نگاهی به تاریخ و جریان روشنفکری در ایران نشان می‌دهد که نظریه‌پردازان این جریان عموماً دلباخته غرب و پیشرفتهای آن بودند. این گروه که هویت ملی، فرهنگی و دینی خود را فراموش کرده بودند به تدریج گرفتار «الیانسون» و از خود بیگانگی شدند.

جریان روشنفکری در ایران از همان آغاز بیمار متولد شد. در این جریان، برخی وابسته به سرمایه‌داری غرب و طیف‌هایی از آن وابسته به کمونیسم شرق بودند که وجه مشترک هر دو جریان، وابستگی به بیگانه بود. در این بین قبیله‌گاه برخی «مسکو» و برخی دیگر «پاریس»، «لندن» و «واشینگتن» بود. بهشت موعود را گروهی در رسیدن به «کمونیسم» و به اصطلاح «جامعه بی طبقه» و گروهی دیگر در بازار آزاد، اقتصاد و نظام سرمایه داری جستجو می‌کردند.

نکته حائز اهمیت این است که پیشاتازان جریان «منور الفکری» عموماً وابسته به جریان «فراماسونری» نیز بودند. چهره‌هایی مانند: میرزا فتحعلی آخوند زاده، میرزا ملکم خان ارمنی، سید حسن تقی زاده، محمد علی فروغی و که از نظریه پردازان روشنفکری در ایران هستند همگی وابسته و عضو «فراماسونری» و از ملافان غریب‌زدگی بودند. میرزا ملکم خان می‌نویسد: «در اخذ اصول تمدن جدید و مبانی ترقی عقلی و فکری حق نداریم در صدد اختراع باشیم؛ بلکه باید از

فرنگی سرمشق بگیریم و در جمیع صنایع از باروت گرفته تا کفش نوزی محتاج سرمشق بوده و هستیم.»^{۱۵} فتحعلی آخوند زاده نیز که علاوه بر عضویت در «فراماسونری» نوکر و مزدور دولت روسیه تزاری هم بود می‌نویسد: «مردم آسیا حریت کامله را یکبارگی گم کرده‌اند و از لذت مساوات و نعمت حقوق بشریت کمالا محرومند. بر شما لازم است که بزرگ خود [غرب] را بشناسید همیشه به امر و نهی او مطیع باشید و رسوم بندگی و آداب انسانیت را یاد بگیرید.»^{۱۶}

جریان غریب‌زدگی در دوره رضاخان و پسرش توسط روشنفکران خود باخته و هادار غرب مانند: سید حسن تقی زاده، فروغی، تدین، سید ضیاءالدین طباطبایی و به اوج خود رسید تا جایی که این دسته از روشنفکران چنین اقیام می‌کردند که اگر ایرانی‌ها متحدالشکل شوند و همانند اروپایی‌ها لباس بپوشند پیشرفت خواهند کرد. بر همین اساس بود که رضاخان پوشیدن لباس غربی را بر تمامی ایرانی‌ها اجبار کرد.

جماعت روشنفکران در ضمن شفقتی و خودباختگی به غرب علت اصلی عقب ماندگی ایران را اسلام و مسلمان بودن مردم معرفی می‌کردند. این عده به یاد نداشتند که این قدرت اسلام بود که در طول دو بیست سال اخیر چند نهضت بزرگ ضد استعماری و ضد استبدادی مانند نهضت تنباکو، نهضت مشروطیت نهضت ملی کردن نفت را پدید آورده بود.

تجربه تاریخ استعمار نشان داده است تنها سد محکم و استوار در برابر تهاجم غرب دین اسلام می‌باشد. سید جمال الدین اسدآبادی در نامه‌ای که به سید محمد طباطبایی از رهبران مشروطه نوشته است در اشاره به روحیه ظلم ستیزی که در ذات اسلام وجود دارد می‌نویسد: «همه اروپاییان از این (قدرت اسلام) بیم دارند و برای منتهای تصور می‌کردند که از میان رفته است. اکنون اروپاییان اطمینان دارند که در این مذهب اثری موجود است که سبب می‌شود مسلمانان بی‌می از شوکت مستبدین نداشته باشند.»^{۱۷}

خوشبختانه در جریان روشنفکری ایران، جریان سومی پدید آمد که ما آن را «جریان روشنفکری دینی و مذهبی» می‌نامیم. پدید آورندگان این جریان شخصیت‌های مانند آیت الله طالقانی، بهشتی، شهید مطهری و دکتر شریعتی بودند که در راس این جریان امام خمینی قرار داشت و آن را هدایت می‌کرد. این بزرگان با طرح مسائلی همچون: حکومت اسلامی، انفال یا ثروت ملی، مساوات، آزادی و برابری از نظر اسلام، عدالت اجتماعی، شورا، استعمار، استبداد، استثمار، بهره کشی ملت توسط استعمارگران خارجی و مستبدین داخلی، امپریالیسم و امر به معروف و نهی از منکر نسل‌های جوان را با اسلام مترقی و جوان آگاه ساختند. نتیجه این فعالیتها رویگردانی جوانان و تحصیل کرده‌ها از ایندولوژی‌های وارداتی «مارکسیسم»، «لیبرالیسم» و «ناسیونالیسم» به اسلام و انقلاب اسلامی بود. روشنفکران مسلمان تلاش زیادی نمودند تا اسلام را با بیانی نو و متناسب با زبان نسل جوان و خواسته‌های مشروع آنان تبیین و تفسیر نمایند. نظریه‌پردازان این جریان، طرفدار «نوگرایی» در میان مسلمان بوده و با حفظ هویت و شخصیت مسلمانی خود میان فرنگی مایه و پیشرفتهای غرب تفاوت قابل بودند. رمز موفقیت این جریان در صحنه سیاسی ایران که منجر به انقلاب شکوهمند اسلامی شد چندعامل بود که عبارتند از: ۱- جریان روشنفکری دینی برخلاف جریان‌های لیبرالیستی، ناسیونالیستی و مارکسیستی



انقلاب اسلامی
خط پایانی بر جریان غربزدگی
در ایران بود . انقلاب اسلامی
با القای خودباوری و عزت
و کرامت انسانی به مردم،
احساس خودکم بینی و حقارت
را از آنان گرفت. امروز مردم
شریف ایران نه تنها گذشته خود
را نفی و طرد نمی کنند که به آن
افتخار نیز می نمایند

که از میان طبقات اشرافه مرفهین و مالکان بزرگ برخاسته بودند ریشه در طبقات متوسط و محروم جامعه ایران داشت و به همین دلیل از حمایت توده‌های مردم نیز برخوردار بود.
 ۲- مردم ایران طی چند دهه جریانات سیاسی موجود را آزموده و از خطا مشی و عملکرد آنها ناراضی بودند. مردم که می‌دانستند قبله‌گاه و بهشت موعود این جریانات در خارج از ایران قرار دارد از آنها حمایت و دفاع نمی‌کردند. در مقابل ملت ایران جریان روشنفکری دینی را از خود و نشانه بازگشت به خویشتن و احیای هویت ملی، دینی و فرهنگی خود می‌دانست. ۳- مهم‌ترین عاملی که در پیروزی جریان روشنفکری دینی موثر واقع شد این بود که پیشتاژان و نظریه پردازان آن از صحنه سیاسی رسمی دولتی برکنار بودند. این امر در نزد مردم سلامت و صداقت آنان را تضمین می‌کرد. بنابراین مردم که در اخلاص و پاکی این گروه تردیدی به خود راه نمی‌دادند، سراپا مطیع و فرمانبردار دستورات رهبران دینی خود بودند.

هرچند پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی استبداد حاکمان از بین رفت اما متأسفانه همچنان حالت «الیناسیون» بر بخش عظیمی از روشنفکران ما حاکم است. هرچند انقلاب اسلامی توانست جلوی غربزدگی را بگیرد و ملت را به هویت ملی و فرهنگی خود بازگرداند اما سلطه‌گران فرهنگ بیگانه قصد دارند اندک اندک و به صورت خزنده نسل جوان را دلباخته و فریفته غرب نمایند.
 متأسفانه امروز نگاه ما به غرب یک نگاه مطلق شده است. ما سیاست اقتصاد، فلسفه جامعه‌شناسی، روان‌شناسی آنها را بی‌کم و کاست پذیرفته‌ایم و برخی از روشنفکران ما مسایلی همچون «مدرنیته»، «سکولاریسم»، «جمهوریت»، «لیبرالیسم»، «دموکراسی» و حتی «لومانیسم» غربی را که مخاطبانش استلهای غربی‌اند، برای انسان شرقی و مسلمان تجویز می‌کنند. حدود یکصد و پنجاه سال است که آثار

علمی-فرهنگی غربی را ترجمه می‌کنیم، با این حال نه تنها کوچکترین خلاقیت و ابداعی نیافریده‌ایم بلکه وابستگی ما هر روز بیشتر از گذشته شده است.
 به راستی ما امروز چه سهمی در تولید علم داریم! مگر نه اینکه ما فرزندان همان کسانی هستیم که روزگاری تولید علم را در انحصار خود داشتند و پرچمدار علم و دانش بشری بودند. استعدادهای درخشانی همانند ابن سینا، ابوریحان بیرونی، خیام، خوارزمی و همواره در این سرزمین وجود دارد اما تفاوت تنها در خواست و اراده جامعه است. اگر مسلمانان پنج قرن اول اسلام و اروپاییان در تاریخ معاصر توانسته‌اند به عظمت و سربلندی نایل شوند تنها در سایه عشق به دانستن بوده است. راه ترقی و پیشرفت کشور در این است که فضایی به وجود آید که روح دانش آموز و دانشجو را حرص به دانستن نماید.

۴- اعطای خودآگاهی و بیداری به مردم ایران و مسلمانان جهان
 خودآگاهی و بیداری یک ملت شرط اساسی و مقدمه لازم برای دستیابی به پیشرفت و تمدن است. تجربه تاریخی بشر نشان داده است فرهنگ و تمدن تنها در فضایی رشد می‌کند که مردم و حکومت پایبند به آزادی و احترام به افکار و عقاید دیگران باشند. در حکومت‌های استبدادی جایی برای تبادل افکار و نظرات مختلف و متضاد وجود ندارد. حاکمان فاسد تمام تلاش خود را در جهت چهل و بی خبری ملت‌ها به کار می‌برند تا آنها را در حالت بربریت و غفلت نگاه دارند.
 متأسفانه جهان اسلام پس از چندین قرن عظمت و اعتلای فرهنگی، اخلاقی، علمی به انحطاط افتاد و در پی این سقوط ارتباطش با گذشته قطع و گرفتار «الیناسیون» و از خود بیگانگی شد. اقبال لاهوری در این زمینه می‌گوید: «پانصد سال است که مسلمانان به خواب رفته‌اند و تفکر اسلامی نیز در میان آنها مرده است.»^{۱۸} مقصود اقبال از تفکر اسلامی،

همان فکر و اندیشه‌ای است که با ارزش قائل شدن برای علم و عالم تمدن عظیم اسلامی را پدید آورد. اقبال از تفکری سخن می‌گوید که به مسلمانان تعلیم می‌داد خود را به آخرین و پیشرفته‌ترین علوم روز مجهز سازند و از تفکری سخن می‌گوید که تمدن عظیمی که ویل دورانت آنرا «عصر طلایی تاریخ» می‌نامد پدید آورده بود. تمدنی که صدها دانشمند در زمینه‌های مختلف علمی، فرهنگی، هنری و تاریخی تربیت نموده بود به تدریج در قرنهای بعد به دلیل ترس حاکمان از آگاهی و دانش مردم دچار رخوت و سستی گردید. این حالت تا آنجا ادامه داشت که با آموختن فرهنگ و تمدن اروپایی به جهان اسلام اندیشمندان مسلمان متوجه ناتوانی و عقب ماندگی خود شدند. اما در پس این چند قرن خواب رفتگی چنان روح یاس و نومیدی در دل راه ریشه دوانیده بود که هیچ راه نجاتی را تصور نمی‌کردند.

با این حال مصلحان بزرگی همچون سید جمال الدین اسدآبادی تلاش زیادی نمودند تا روح نومیدی را از مسلمانان دور کنند. سید جمال در جهت مبارزه با خوبختگی مسلمانان در برابر غرب همواره به آنان هشدار می‌داد که ترس و نومیدی را به خود راه ندهند و در برابر استعمار غرب مقاومت کنند. پس از سید جمال احیای مصلحان دیگری در جهان اسلام ظهور کرده و راه و روش او را در مبارزه با استعمارگران ادامه دادند. این مصلحان و احیایگران تنها توانسته بودند در کتابها و کتابخانه‌ها مخاطبانی برای خود بیابند تا آنکه امام خمینی (ره) پا به عرصه پیکار با استعمار و استبداد گذاشت. او تنها به نظریه‌پردازی برضد استعمار و استبداد اکتفا نکرد. امام خمینی (ره) مبارزه را ایستا به حوزه‌های علمی و از آنجا به دانشگاه برد و پس از آگاهی دادن به دو قشر عظیمی که نقش رهبری و هدایت جامعه را برعهده دارند؛ حرکت و مبارزه را از طریق آنها به میان توده‌های عظیم مردم کشاند.

مردم ایران حقیقت، صداقت و اخلاص را در کلام امام خمینی می‌دیدند. آنها امام خمینی را مظهر آرزوهای گمشده خویش یافتند و در کلامش هویت از دست رفته استقلال، آزادی و رهایی از بند اسارت استعمار و استبداد را جستجو می‌کردند. امام خمینی با روشنگریها و مجاهدات طولانی به اسلام و مسلمانان عظمت و سربلندی ویژه‌ای بخشید. تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی سرنوشت کشور و ملت ما در سفارتخانه‌های روسیه، انگلیس و آمریکا رقم می‌خورد. پادشاهان، صدراعظم و نخست وزیران و همه سیاستهای داخلی، خارجی، مالی و نظامی توسط قنصلهای خارجی تعیین می‌گردید. ایران با پول و سرمایه ملی به ژاندارم خلیج فارس تبدیل شد تا استعمارگران به راحتی و با آرامش کامل سرمایه عظیم نفت و گاز منطقه را به دست آورند. از همه بدتر آنکه حکومت فاسد پهلوی با حمایت علنی از رژیم اسرائیل موقعیت ایران را نزد روشنفکران مسلمان ضایع ساخته بود. امروز به برکت انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی با سربلندی تمام ادعا می‌کنیم که ایران شیعی در خط مقدم مبارزه علیه صهیونیسم و امپریالیسم جهانی در کنار دیگر مسلمانان جهان ایستاده است.

همچنین در پرتوی انقلاب اسلامی زمینه تضاد افکار و برخورد آرا و عقاید که از عوامل زمینه ساز تمدن است فراهم شده است. شهید مطهری درباره نقش آزادی فکر در نظام اسلامی می‌نویسد: «تجربه‌های گذشته نشان داده است که

هر وقت جامعه از یک نوع آزادی فکری (هرچند از روی سوءنیت) برخوردار بوده است این امر به ضرر اسلام تمام نشده بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. اگر در جامعه ما محیط آزاد، برخورد آرا و عقاید به وجود بیاید به طوری که صاحبان افکار مختلف بتوانند حرف هایشان را مطرح کنند اسلام هرچه بیشتر رشد می‌کند.»^{۱۹}

انقلاب اسلامی در عین حال میزان رشد سیاسی مردم را تا حدود زیادی افزایش داده است. مردم عادی و فاقد تحصیلات آکادمیک و دانشگاهی امروز مسائل سیاسی و اقتصادی را به خوبی تحلیل و تفسیر می‌کنند. دفاع و حمایت مردم از اسلام و نظام نیز معلول همین خودآگاهی حاصل از انقلاب است. اگر نهضت مشروطه و ملی کردن نفت شکست خوردند تنها به دلیل اختلاف رهبران در آن دو نهضت نبود بلکه عامل مهم در ناکامی این حرکتها به عدم آگاهی توده‌های مردم باز می‌گشت. در واقع مشروطه و نهضت ملی کردن نفت بیشتر حاصل تلاش رهبران و جریانات روشنفکری بود تا انقلاب توده‌های محروم جامعه. برای تأیید نظر فوق کافی است کودتای ننگین آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را با کودتای «نوزده» در سال ۱۲۵۸ مقایسه نماییم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی دشمنان اسلام و ایران ده‌ها توطئه علیه نظام اسلامی تدارک دیدند که نه تنها کوچکترین خللی در روند انقلاب به وجود نیاورد بلکه انقلاب اسلامی هر روز بیشتر از قبل تقویت گردید. این حقیقت به روشنی بیانگر مردمی بودن انقلاب اسلامی است و نشان می‌دهد امام خمینی در طول مدت مبارزات و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مستظهر به پشتیبانی ملت ایران بوده است.

۵- احیای هویت ملی و ارزشهای اسلامی و فرهنگی

در فرهنگ مبتنی بر تجددگرایی و غرب زدگی نه تنها ارزشهای اسلامی و دینی مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد بلکه فرهنگ ملی نیز فراموش می‌شود. از لحاظ منطقی میان حفظ فرهنگ بومی و سنتی یک جامعه و تجددگرایی تعارض وجود دارد که از آن با عنوان «تقابل سنت و تجدید» یاد می‌شود. ملرنیسم با هرآنچه رنگ سنت داشته باشد مخالف است. جامعه غربزده با سنته هویت ملی، مذهب و حتی با موسیقی و معماری سنتی نیز سرسبز دارد. رژیم فاسد پهلوی غرق در تجددگرایی و غربزدگی نمی‌توانست با گذشته، خواه اسلامی و خواه ملی این مرز و بوم ارتباط برقرار کند. رژیم غرب زده پهلوی توجهی به آداب و سنن اجتماعی و فرهنگی ایرانیان نداشت. گردانندگان این رژیم به طور عمده تکنوکراتها و تحصیل کردگانی بودند که در برابر پیشرفت غرب احساس حقارت، خودکم بینی و بهت زدگی می‌کردند. این عده به هیچ وجه نمی‌توانستند ملت خود و توانایی‌های آن را باور کنند. غربزدگی در این دوره علاوه بر وجود در میان روشنفکران و تحصیل کردگان که به صورت تقلید اندیشه و تفکر غربی بود در سطح مردم عادی نیز به صورت تقلید در لباس پوشیدن، آرایش کردن، معاشرت داشتن و مصرف کالاهای تولید شده در غرب رواج داشت.

غرب زده عاصی تنها جسم خود را در اختیار بیگانه قرار می‌دهد در صورتی که روشنفکران و رهبران غربزده فکر و اندیشه خود را در اختیار غرب می‌گذارند تا هرآنچه را که غرب

و غربی‌ها تجویز نمایند او نیز آن را تأیید کند و نشانه ترقی، پیشرفت و متمدن شدن بدانند. اگر غرب مذهب و آداب و رسوم سنتی را موانعی در جهت توسعه و پیشرفت بلند انسان غربزده نیز همان را می‌گوید. جریان غرب زده و روشنفکران وابسته به آن همواره بزرگ‌ترین خدمات را به اربابان غربی خود نموده‌اند. این گروه از درون با موانع عمده تسلط استعمارگران مانند مذهب و آداب و رسوم ملی مبارزه و مخالفت کرده و با تضعیف این موانع استعمارگران وارد صحنه می‌شدند. اما انقلاب اسلامی خط پایانی بر جریان غربزدگی در ایران بود. انقلاب اسلامی با القای خودباوری و عزت و کرامت انسانی به مردم ایران، احساس خودکم بینی و حقارت را از آنان گرفت. امروز مردم شریف ایران نه تنها گذشته خود را نفی و طرد نمی‌کنند که به آن افتخار نیز می‌نمایند. انقلاب اسلامی را باید یک رنسانس و تجدید حیات دوباره ایران و اسلام بدانیم چراکه این انقلاب غربگرایی و غرب زدگی ایرانیان را به «بازگشت به خویش» تبدیل نمود.

ایرانیان اکنون با احساس غرور و خودباوری می‌توانند ایرانی آزاد، آباد، مستقل و متکی به آرا و اندیشه‌های داخلی و نه متکی بر نظریات وارداتی را سامان بخشند. با این حال اگر دولت مردان، سیاسیون، احزاب و گروههای داخلی نتوانند وحدت و همدلی خود را حفظ کنند بیم آن می‌رود که «خلاء فکری و فرهنگی» که از این طریق به وجود می‌آید توسط جریانات و گروههای وابسته پر شود که نتیجه این امر افتادن دوباره به دامن غرب و غربزدگی خواهد بود. بنابراین عقل، منطق، شرح، مصلحت و عقابت اندیشی حکم می‌کند اختلافات و نزاعهای جناحی و حزبی را کنار گذاشته و در صف واحد و فشرده برای استقرار حکومت علوی که آرزوی هزار و چهارصد ساله تشیع بوده است تلاش نماییم.

پی نوشت ها

- ۱- برای آگاهی از قرارداد یاد شده نگاه کنید به: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، محمود محمود، انتشارات اقبال، سال ۱۳۶۲
- ۲- همان
- ۳- عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی خان امیرکبیر، ص ۲۴۹ و اکبرهاشمی رفسنجانی، امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار، انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۷
- ۴- دکتر مهدی بهار، میراث خوار استعمار، ص ۲۸۷
- ۵- وصیتنامه سیاسی، الهی امام خمینی (ره)
- ۶- سیدجلال الدین مننی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۷۸
- ۷- همان، ص ۷۹
- ۸- در دعای شریف افتتاح درباره حکومت حضرت مهدی (عج) آمده است: «اللهم ایا نرغب الیک فی دوله کریمه تعزیرها الاسلام و اهله و نذل بها النفاق و اهله»
- ۹- تفسیر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سیدجلال الدین مننی
- ۱۰- سید جلال الدین مننی، جلد ۱، تاریخ سلسله معاصر ایران، جلد اول، ص ۴۴
- ۱۱- همان
- ۱۲- محمود محمود هملن، جلد ۵، ص ۱۲۱۹
- ۱۳- مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- ۱۴- جلال آل احمد غرب زدگی، انتشارات رواق، ص ۷۸
- ۱۵- فریدون آدمیت فکرازادی، ص ۱۰۳
- ۱۶- اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوند زاده، ص ۱۱۸
- ۱۷- عبدالهادی حنری، تشیع و مشروطیت، ص ۹۷
- ۱۸- اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه: احمد آرام، ص ۱۰
- ۱۹- پیرامون جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۰